



● اهل فلسفه
معمولاً شكاك
می شوند اگر
به آثار علامه
طباطبایی نگاه
کنیم ایشان یکی از
کسانی بوده اند که
اعتقادشان
فوق العاده راسخ
بود.

کلام در «المیزان»

رتال جل مع علوم انسانی

● [علامه

طباطبایی]

می دانستند که
مقابله و معامله با
غرب، به این
آسانی ها نیست.

می دانستند که باید

با غرب حرف زد،

یعنی ما نمی توانیم

بگوییم که با غرب

کاری نداریم.

سخنرانی

دکتر رضا داوری اردکانی

در

سمینار مقدماتی شناخت تفسیر المیزان

خیلی خوشوقتم که در چنین مجلسی در باب مرد بزرگی که از برکات این
دوران و زمان ما بود، نکاتی را عرض کنم. من در حقیقت در موضع و موقعیتی
نبوده و نیستم که در باب علم کلام در المیزان حرف بزنم. این کار را به اهل کلام و
مفسران باید واگذار کرد. من هرگز چنین داعیه ای ندارم. توفیقی که حضار محترم

می توانند از بنده داشته باشند این است که ببینند یک معلم تاریخ فلسفه در باب یک عالم بزرگ و مفسر قرآن و فیلسوف و علامه بزرگ عصر چه نظر دارد. چه نظر دارد باز یک قدری سنگین است چه می فهمد از آن بزرگ. من دیگر هر چه در این خصوص بگویم ممکن است نحوی تعارف تلقی بشود.

علم کلام چیست که در تفسیر کبیر المیزان آمده است. علم کلام اثبات اصول دین است؛ علم اصول دین است. و البته دفاع از دین در مقابل شبهات و اعتراضات. جواب دادن به مسائلی که مدعی مخالف یا اهل تشکیک برایشان پیش می آید. ما در عصری به سر می بریم که شبهات فراوان است. مخالفت ها حد و حصر ندارد و این مخالفت ها از نوع مخالفت هایی که در اوائل اسلام حتی تا ۱۰۰ تا ۵۰ سال پیش می شد نیست. امروزه اعتراض صورت نظری ندارد. اعتراضات متحقق است. یک نظامی است. یک سازمانی است که دین را و اعتقادات دینی را نمی پذیرد. پس فقط مسئله این نیست که بعضی مخالفتها و نظرها است. اگر آن نظرها رد و نفی بشود قضیه تمام است یا قسمتی از آن نظرها همین رد و نفی است. پس اهل علم کاری جز این نمی توانند بکنند. اهل علم شمشیر در دست شان نیست، آنها اهل بحث و نظر هستند.

عمده مطلب، این است که مرحوم آقای طباطبایی به عصر و زمان توجه داشتند و بطور کلی زمان را می شناختند.

شاگردان و پیروان راه ایشان، باید تحقیق در عالم کتونی و وضع زمان را ادامه بدهند، تعمق کنند در آنچه هست و در وضع موجود. ایشان یک مقدار از بزرگی شان مربوط به این است که حوصله داشتند که بشنوند. هر کس که دین را دوست دارد این خصوصیت را دارد. اهل فلسفه معمولاً شکاک می شوند اگر ما به آثار علامه طباطبائی نگاه کنیم ایشان یکی از کسانی بوده اند که اعتقادشان فوق العاده واضح بود، از طیف کلمات و بهای عبارات و نوشته های ایشان می توانید این معنی را درک بکنید. هر چه ایشان گفته اند در دفاع از دین گفته اند. اصلاً اگر کلام، دفاع از دین است باید بگوئیم همه آثار ایشان کلامی است. من نمی خواهم بگویم ایشان متکلم بوده اند بسیاری از شما می دانید که بین فلاسفه و متکلمان اختلاف وجود دارد و فلاسفه خوش نداشتند که به آنها عنوان متکلم داده شود. اما اگر کلام پاسداری از دین است مرحوم آقای طباطبایی این عنوان را می پذیرفتند. اگر هم تواضع می کردند که فوق العاده هم متواضع بودند و نمی پذیرفتند، ما به عنوان شاگرد ایشان و کسانی که در آثار ایشان نظر می کنیم، می توانیم بگوئیم که ایشان پاسدار اسلام بودند. در این هیچ کس تردید ندارد، پاسداری از اسلام چگونه صورت می گیرد.

همه کسانی که اعتقاد دینی دارند، پاسداری از دین می کنند و هر کس بقدر فهم، توان و استطاعت خودش. از کسی که بیش از طاعت و استقامت کاری خواسته نشده است، اما ایشان مستطیع بودند. ایشان استطاعت داشتند و عالی آگاه به زمان بودند. این آگاهی به زمان مستلزم یک نوع صبر، حوصله و بردباری است و ایشان با حوصله حرفها را می شنیدند و با حوصله جواب می دادند. این از عهده هر کسی ساخته نیست ممکن است کسی ادعا کند که نمی شود نشست تا به مقدسات دینی اهانت بکنند. اگر به شما به عنوان عالم مراجعه بکنند، از شما توقع دارند که عالمانه جواب بدهید و با وسعت مشرب و وسعت نظر جواب بدهید. این نه فقط اخلاق عالم است بلکه اگر کسی طالب نتیجه هم هست راه این است. راه این است که گوش کنیم و فکر کنیم و بعد از فکر کردن جواب بدهیم البته این گوش کردن موهبت است. گوشها گاهی ممکن است چنان جیوه در آن باشد که هیچ چیز را نشنود. ما فقط زبان باشیم و نه گوش. حرف سعدی فقط یک نصیحت هادی و معمولی نیست که آدم دو گوش و یک زبان است، یعنی اینکه دو بشنو و یکی پیش مگو. اصلاً هنر عالم این است که دو کلمه می شنود و یک کلمه می گوید. مثالی برابان عرض بکنم. کسی از ایشان می پرسد که طوایفی هستند که فلان اعتقاد را دارا هستند. اینها به صراحت معاد جسمانی را منکر می شوند و یا به

معاد جسمانی معتقد نیستند و معاد را روحانی می دانند. خوب وقتی این یک فرقه دینی که حضار محترم مجلس توجه می فرمایند و استحضار دارند که بسیاری از حکمای ما هم معاد جسمانی را نتوانستند اثبات بکنند البته معاد روحانی را اثبات کرده اند وقتی به معاد جسمانی رسیدند گفتند که ما به عنوان مشرع و به عنوان مسلمان این را می پذیریم. این سینا فرموده است که چون نبی صالح مسلم فرمود «سلم ما» ما اسماعیل را قبول می کنیم اما اینکه باید از عهده اثبات آن بر بیاییم، بر نمی آیم.

اصلاً ورود در مورد معاد خیلی مشکل است به زبان خیلی آسان است اما درک عمیق آن خیلی مشکل است.

حالا اهل غفلت هم هستیم و نمی شود که اهل غفلت نباشیم به تفسیر المیزان که بعضی از روایات در آن نقل شده رجوع کنید ببینید که ائمه ما علیهم السلام هم تحمل می کردند این را معذور می داشتند اهل غفلت را نمی شود بگوئید که بشر غفلت نداشته باشد. بشر غفلت در ذات او هست. بشر اهل غفلت است. اصلاً ستون عالم و ستون دنیا غفلت است.

ستون این عالم در غفلت است. هوشیاری در این جهان آفت است، هوشیاری این جهان آفت است توجه فرمائید. اگر هیچکس غافل نبود این عالم هم، عالم نبود. ایشان می فرمایند که مردم ادراکی از معاد دارند و همان طایفه ای که گفته است معاد، معاد روحانی است این چیزی از معاد می فهمد و در کس از معاد دارد. شما قدری درنگ کنید و قدری در مسطور ملاحظه کنید. اما اگر می گوئید که اجماع علماء اسلام بر این است که معاد جسمانی است مطلب دیگری است اگر اجماع علماء اسلام در فروع بر چیزی بود باید آن را پذیرفت. اما در بحث اصول اعتقادات ما به اجماع رجوع نمی کنیم. اجماع مال فروع است، مال علم فروع دین است. اجماع اصلی است در اصول فقه از آن استفاده می شود. معاد از اصول دین است.

من در این جویایی که عرض کردم یک نوع صبر و وسعت نظر و حوصله و حفظ ادامه بحث و پاتی گذاشتن و امکان دادن به ادامه هم زبانی است و ایشان این صفت و خصوصیت بارز را داشت که می توانست با هر کس بقدر فهم و بقدر درک او حرف بزند، حال این شخص یک فیلسوف و دانشمند اروپایی بود یا یک دانشجوی جوانی بود مثل من که خدمتشان رسیدم. یا مردمی که اصلاً اهل علم نبودند. ایشان می توانست با همه حرف بزند البته من از این بابت که ایشان زبانشان را طوری اختیار کردند و طوری شد که زبان مال همه بود و ایشان طوری نوشته اند که همه بفهمند من خیلی خوشنود نیستم.

من طلبه فلسفه ام می خواستم که ایشان فنی تر بنویسند، اما این خواست من است و این طلب من است، این ساده نویسی برای ایشان یک حسن بود معمولی نویسی برای ایشان یک حسن بود. برای عالمی که می خواهد راه گشا و گره گشای مسائل فکری مردم باشد و به مشکلات و معضلاتی که در جامعه پیش می آید، جواب بدهد، زبانی که ایشان اختیار کردند، زبان مناسبی است. ایشان کتاب دو معاد نوشته اند. استاد فلسفه صدرایی بودند، مدرس فلسفه ملاصدرا بودند. ایشان به مسائل عصر و زمان توجه داشتند ملتفت بودند که کدام سخن در کجا فرق می کند و به چه کسی و با چه کسی چه چیز باید گفت و چگونه باید گفت. ایشان خوب تحمل می کردند. آنچه در غرب پیش آمده تحمل می کردند و بداند که ایشان با جوهره غرب موافق نبودند، جوهره غرب را دینی نمی دانستند این مسئله ای است که برای ما فهم آن قدری دشوار است چون ما معمولاً تصور می کنیم یک عالمی است این عالم یک کیسه ای با اتافی است. در این اتاق همه چیز می شود گذاشت، خوب یا بد می شود گذاشت در این اتاق اهل منکر را می شود عبادت کرد و وقتی مثال را اتاق می گیریم یا کیسه می گیریم این درست است یعنی مثل یا تمثیل ممکن است ما را به اشتباه اندازد. ما خیال می کنیم که در هر عالمی هر چیزی که ما می خواهیم می تواند وجود داشته باشد این مثال را

عوض می کنیم. این مثال را به جای اتاق و ظرف و کبسه بگذارید ارگانیزم آدمی، تن آدمی، این تن آدمی نظمی دارد. حازق ترین اطباء باشید شما نمی توانید هر طور خواستید در این تن تصرف بکنید. آدمی یک ظرفیتهایی، یک تناسبیهای یک امکاناتی دارد. بعضی کمتر و بعضی بیشتر. بعضی تناسب وجودیشان بیشتر است بعضی کمتر است. بعضی عقلشان بیشتر و بعضی کمتر. اما شما نمی توانید مثلاً پای آدمی را ۵ سانتیمتر کنید و دست را هفتاد سانتیمتر. شما نمی توانید این تناسب را برهم بزنید جامعه های بشری ظرفیتشان از ارگانیزم آدمی بیشتر است. اگر در ارگانیزم و تن ما ترشح یک غده یک ذره کم یا زیاد شود تمام وضع مزاج را بهم می زند. ارگانیزم ما بی اندازه ظریف است. در جامعه یک حرف که زده می شود این حرف اثر می کند، این حرف تغییری بوجود می آورد که امواج این تغییر گاهی تا زمان هست ادامه پیدا می کند. این موجی که الان شما جزوی از آن هستید این موج از همان وقتی بوجود آمد که کلمه «قرآ» شنیده شد. البته تناوب و ادامه داشت، اما در آنجا شروع شد.

جامعه بشری ظریف و حساس است. این طور نیست که ما هر کاری که بخواهیم در جامعه می توانیم بکنیم. یکی از چیزهایی که خیلی ها نمی پسندند و من می گویم و دوباره تکرار می کنم، من می گویم ما صد سال است، که می گویم اینکه کاری نداریم غرب خوبها دارد و بدیها دارد، ما خوبها را می گیریم و می آوریم می گذاریم اینجا، بدیهاشان را هم ول می کنیم که برود، خیلی حرف قشنگی است فقط یک عیب دارد، و آن اینکه برای تحقق این منظور قدرت خدایی لازم است و ما آیا چنین چیزی را داریم؟ می گویند که فلاسفی می گوید که پس تمام غرب را باید بگیریم. من هرگز چنین چیزی را نمی گویم من اصلاً چنین چیزی نمی گویم. من می گویم شما یک راهی دارید. دارید می روید به سمت یک جامعه ای، آن جامعه سفره نیست که برای شما انداخته باشند هر چه دلشان خواست بردارید و هر چه دلشان نخواست برندارید. معنی حرف من این نیست که ما علم نمی خواهیم ما وسایل تکنیک نمی خواهیم، منظور این است که این کار با بوالهوسی حاصل نمی شود اصلاً تاریخ یا بوالهوسی ساخته نمی شود. مرحوم آقای طباطبایی می دانستند که مقابله و معامله با غرب به این آسانی ها نیست. می دانستند که باید با غرب حرف زد، یعنی ما نمی توانیم بگویم که با غرب کاری نداریم و با عالم موجود کاری نداریم، ما باید در این عالم زندگی کنیم. ایشان گفتند این عالم دین دارد و کفر هم دارد. ایشان می فرمایند که این نظم غربی دین را قبول نمی کند، این نظم تشکیل شده با این اصل که ما دین را می بوسیم و می گذاریم کنار. باز بعضی از ما گمان می کنیم که بی دینی ماتریالیسم است. ماتریالیسم به معنی خاص لفظ. بی دین فقط «مارکس» بوده قبل از «مارکس» بی دین وجود نداشته است و اگر «مارکس» را رد کردیم تکلیف بی دینی را هم معلوم کردیم و بی دینی را ریشه کن کردیم. مرحوم اقبال لاهوری می گفت کسانی هستند که دل مؤمن و عقل کافر دارند و کسان دیگری عقل مؤمن و دل کافر دارند. یا کمال تعجب آدم می بیند که اقبال می گوید که «من» و «مارکس» و «نیچه»، «من» یعنی خودش را می گوید که همواره متشرع بوده، همواره مؤدب به آداب شریعت بوده است. «مارکس» و «نیچه» که متجاهران به کفرند. یعنی کفرشان، کفر مزید است، معترف به بی دینی و انکار دین هستند. بی دینی صرفاً مربوط به مارکسیسم و ماتریالیسم و محدود در حوزه های فلسفی نیست. جامعه غربی بر این اساس قرار شده که دین را کنار بگذارد، نه با دین مخالفت بکند. توجه داشته باشید، بر این اساس بنا شده. آقای طباطبایی هم توجه دارند که این جامعه غربی پذیرای دین نیست. خوب این شناسایی به چه درد ایشان می خورد و چه تأثیری در موضع کلامی ایشان داشت. ایشان می بایستی از دین دفاع بکنند اول از دین و بعد از اسلام و بر اثر آشنایی با زمان خود اغلب به زبان و بیانی دفاع می کردند که تأثیرگذار باشد من امیدوارم، کتابی نوشته بشود درباره علامه طباطبایی و جلوه های مختلف فکری و اخلاقی ایشان در آن کتاب منعکس شود. آدم بزرگ، وقتی از یک زاویه به او نگاه

بکنید می توانید همه زوایای دیگر را هم ببینید. اگر کسی مقاله محققانه در انواع و نظرهای فلسفی مرحوم آقای طباطبایی بنویسد ناگزیر جلوه های دیگر وجودی ایشان را هم می بیند. من نوشتن این اثر را آسان نمی بینم و کارآسانی نمی دانم. اما منتظر هستم و امیدوارم که چنین کتابی نوشته شود که ما ببینیم ایشان در فلسفه چه اجتهادی و چه تصرفاتی داشتند، در کلام چه می گفتند، در علوم مختلف اسلامی که در آن وارد شده بودند، چه نظرها و چه اجتهادی داشتند.

در مباحث کلامی، ایشان با شناختی که از عالم جدید و زمان خودشان داشتند پاسخ می دادند یعنی این پاسخها طوری بود که بالنصفه در نظر پرسش کنندگان حتی اگر معترض بودند، بیشتر مقبول می افتاد، بیشتر از پاسخهای دیگران مقبول می افتاد. ایشان برای اینکه از دین دفاع کنند، برای اینکه بگویند دین همواره می تواند باشد با وسعت نظر می فرمایند که علم و تکنولوژی پیشرفت کرده و مسائل جدید پیدا شده است، قابل انکار نیست. علاوه بر این گفتند دین در آن نظم خیلی منشأیت اثر ندارد. اگر هیچ کار نیست و چندان مؤثر نیست و در اینجا هم حرفی نیست، درست است. اما نتیجه ای که می گیرید، با این مقدمات نمی خوانند. از اینجا می گویند که پس دین نباید باشد؟ کجا از آن مقدمات این نتیجه بدست می آید؟ ایشان می گویند این تاریخ دوام پیدا نمی کند. این تاریخی که تاریخ دینی نیست و تاریخ کنار گذاشتن دین است، دوام پیدا نمی کند. این فرومی ریزد، چرا و چگونه فرومی ریزد؟ اشاره به نظم جامعه کردم، به وحدت در جامعه، در نظام بشری. عقلی در یک جامعه ای، سرپا دارد، مردم بهره مند هستند از آن عقل. آن جامعه وحدت دارد، همه سخن همديگر را می فهمند. جامعه ای است که اشخاص از این سو به آن سو می روند. حرفهای خودشان را می زنند، همه گوششان بسته است، همه دم از اصلاح می زنند، همه هدایت می کنند، همه روایت می کنند، نصیحت و روشنگری می کنند. اما هیچکس گوشش باز نیست. این جامعه وحدت ندارد. افراد همه در برج عاج زبان خودشانند. زبانی که ناشنیده است. یعنی از خود می گویند، از خود گفتن یک چیز است، از حق گفتن چیز دیگری است. یک جامعه ای است که عقل خودش را دارد. به تعبیر ایشان فکر اجتماعی در آنجا هست. تعبیر علوم انسانی جدید نیست، ولی مقصود روشن است، فکر اجتماعی هست. ایشان می گویند در جامعه غربی تفکر اجتماعی است، رعایت یکدیگر را می کنند با عقلی که دارند و با عقل عملی که دارند جامعه را اداره می کنند و این مرتبه بالاتری است از مرتبه رعایت نکردن و خود را دیدن و صرفاً خود را دیدن. یکی از اسرار غلبه آنها این است. حالا چون بحث، بحث کفار است، من فقط از صورت آیه شریفه قرآن استفاده می کنم. آنها با غیر خودشان «اشداه» هستند و بین خودشان نحوی از رحم و رحمت هست. تعبیر و تفسیر ایشان است که یکی از اسرار غلبه و قدرت آنها این است. اما این دین نمی باید، زیرا که وحدت، ضامن و شرط می خواهد. جامعه اگر وحدت دارد، این وحدت یک منشأ باید داشته باشد.

یک قوه ای باید ضامن وحدت باشد. ایشان توحید را ضامن این وحدت می داند.

ما توحید را با دلایل فلسفی و کلامی می توانیم اثبات کنیم، این دلیل در تمام آثار کلامی دوره اسلامی نیامده، علماء مجلس می توانند بگویند این دلیل نیست و اگر هم هست دلیل استحسانی است. من حرفی ندارم. اما این دلیل دلیل مهمی است. ایشان می گویند که ما باید نظم داشته باشیم. یعنی وصل به توحید باشیم اگر نظم داشتیم و اگر همه تعلق به یک جا داشتیم، هم جهت و یک جهت هستیم. انشاءالله همه ما و همه عالم در جهت توحید قرار می گیرد. و ما حرفهای معلم و استاد خودمان را با دقت بیشتر علاقه و دل بستگی بیشتر تعمق می کنیم. خداوند روح مرحوم آقای طباطبایی (ره) را با اجداد بزرگوارش قرین و مشهور بکند.

والسلام و علیکم و رحمة الله و برکاته